

اعتبار امر مختومه در امور کیفری

جعفر عرفانیان^۱

^۱ کارشناس ارشد حقوق عمومی

نویسنده مسئول:

جعفر عرفانیان

مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات (سال پنجم)
شماره ۱۸ / زمستان ۱۳۹۸ / ص ۶۳-۵۷

چکیده

تضمیم دادگاه و دادسرا در امور کیفری دارای اعتبار امر مختوم مطلق و نوعی می باشد. اعتبار امر مختوم به امری تعلق می گیرد که موضوع حکم قرار گرفته است. بدین معنی که دعوا بایستی بین همان اشخاص و در همان موضوع پیشین دوباره طرح شده باشد. ولی این شرایط در امور کیفری ویژگی هایی دارد که نباید از نظر دور داشت. دادگاه کیفری، دعوای عمومی را در برابر جامعه رسیدگی می کند و به همین جهت اعتبار احکام آن محدود به رابطه متهم و شاکی نیست. وانگهی، احکام کیفری محدودکننده آزادی و گاه حیات اشخاص است. بنابراین، عدالت نمی تواند انسانی را برای یک گناه و خطا دوبار مجازات کند، هر چند به بهانه عناوین متعدد جرم باشد. به بیان دیگر، در دعوای کیفری، سبب و مبنای تعقیب عمل ناشایست است نه عنوانی که در قوانین کیفری برای آن قائل می شوند. پژوهش حاضر به بررسی اعتبار امر مختوم، شرایط و ویژگی های تاثیر گذار بر این اعتبار پرداخته است.

واژگان کلیدی: اعتبار امر مختوم، ویژگی های اعتبار امر مختوم، قرار موقوفی تعقیب، برائت متهم.

مقدمه

دعوی کیفری پس از تصمیم دادسرا به اقامه جنبه عمومی جرم و یا درخواست زیان دیده خصوصی و تأیید آن توسط دادسرا، در بخش جنبه خصوصی جرم، شروع می شود و تحقق و استمرار آن تنها برای یک نوبت ممکن است. شروع دعوی کیفری آثار متعددی دارد که از جمله آن، ممنوعیت طرح دعوی هم عرض دیگر در مراجع کیفری می باشد. این نتیجه یکی از مبانی قاعده اعتبار امر مختوم است و در دعاوی مدنی نیز به چشم می خورد. استمرار دعوی کیفری نیز سبب جمع کردن دعاوی مشابه در یک دادرسی شده و اجازه تبعیض در مراجع رسیدگی کننده را نمیدهد؛ مگر اینکه قانون به دلیل صلاحیت ذاتی آن را تجویز نماید (ایمانی، ۱۳۸۲، ص ۶۳).

ختم رسیدگی و صدور رای نیز سبب به وجود آمدن اعتبار قاطعی می شود که به اعتبار امر مختوم موسوم می باشد و به موجب آن تصمیم قطعی کیفری با حصول شرایط مقرر مانع از طرح هر نوع ادعایی می شود که یا به طور مستقیم موضوع رأی سابق است یا به طور ضمنی و یا مدلول التزامی و تضمینی، متضمن آن است به نحوی که ورود مجدد در آن نوعی انتساب اشتباه یا تعارض نسبت به رأی قطعی سابق تلقی می گردد. در این مورد تفاوتی نمی کند که راه حل سابق صحیح است یا مبتنی بر تحلیل نادرستی می باشد بلکه آن چه مهم است اعتبار قاطع رأی است که مانند قاعده ای مستق و ماهوی جلوه نموده و امکان اثبات خلاف آن نیز وجود ندارد به عبارت دیگر امر مختوم، قاعده ای است که با مقدمات صدور خود ارتباطی ندارد و مانند امارات مبتنی بر ظاهر و غلبه امور نیست تا امکان تعیین راه حل مخالف ظاهر در آن وجود داشته باشد (مدنی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۸).

این نتیجه هر چند در دعوی مدنی نیز متصور است ولی تأکید بر آن در حقوق کیفری بیشتر و مبتنی بر بنیادهای این رشته می باشد که از آن جمله تقویت جنبه برائت متهم در هنگام ارزیابی و تعیین شرایط قواعد حقوق کیفری است. بنابراین اگر در حقوق مدنی قائل به عدم اعتبار اسباب التزامی رأی قطعی و امکان رسیدگی مجدد به آنها باشیم چنین امری در حقوق کیفری پذیرفتنی نیست و طرح هر نوع دعوایی که به طور مستقیم یا غیر مستقیم تأثیری در رأی سابق دارد ممنوع خواهد بود. در این جهت در مقاله حاضر عواملی که می توانند بر اعتبار امر مختوم تأثیر بگذارند، مورد بررسی قرار گرفته اند.

شروط اعتبار امر مختوم و تفاوت آن در حقوق مدنی و کیفری

دعوی کیفری نیز مانند مسائل مدنی با تحقق شرط اصولی، مشمول قاعده امر مختوم می شود. بدین نحو که باید عمل مجرمانه ای مطابق قانون علیه شخص یا اشخاص معین مورد رسیدگی و لحوق رأی قطعی قرار گیرد. از این عبارت به وحدت موضوع، سبب و شرط یاد می شود و تحقق آن را لازمه تحقق امر مختوم می دانند. اما اشتراک دعوی مدنی و کیفری در این شرایط تنها اشتراک لفظی است و تحلیل این امور نشان می دهد که مفهوم و مبنای متفاوتی میان نظریه حقوق مدنی و تئوری حقوق کیفری وجود دارد در حقوق مدنی، منظور از «سبب» آن علت یا پایه اعتباری یا مادی است که محور قانون برای حقوق و تعهد محسوب شده و در زمره منابع تعهد قرار میگیرد. بدین سان، تمام اعمال حقوقی مشتمل بر عقود و ایقاعات می تواند سبب طرح دعوی مدنی باشد و تغییر یا ادعای تغییر آنها روح دعوی را دگرگون و استماع آن را تجویز می کند (آخوندی، ۱۳۸۹، ص ۲۲).

شخص در دعوی مدنی با مفهوم و نظریه دارایی معرفی می گردد و کسی است که ذینفع مستقل محسوب شده که خود و قائم مقام او در هنگام رسیدگی به دعوی حضور نداشته است. بدین سان براساس تغییر دارایی و استقلال حقوقی شخص دعوی مدنی جدیدی قابل طرح است که مدلول آن دقیقاً می تواند اعلام تعارض و مخالفت با رأی قطعی سابق باشد و تنها اثری که رأی قطعی مذکور به وجود می آورد لزوم اعتراض ثالث اصلی یا طاری است تا به موجب آن در ابتدا وضعیت اعتبار نسبی رأی مدنی معلوم و حدود آثار آن در مقابل شخص جدید که ثالث نامیده می شود مشخص گردد، آن گاه در مورد سبب جدید یا همان سبب سابق رسیدگی مجدد به عمل آید (خدابخشی، ۱۳۸۷، ص ۶۹). این نتیجه مبتنی بر اصل نسبیت روابط مدنی است و چون رأی دادگاه نیز در هر درجه از اهمیتی که باشد تنها برگردان چنین رابطه ای است لذا اثر اصلی آن رابطه حقوقی (نسبیت) را با خود همراه دارد و باعث ممنوعیت ادعای شخص ثالث که مضمون از حقوق و تکالیف مذکور است نخواهد شد (کاتوزیان، ۱۳۸۴، ص ۱۹). تغییر شخص در دعوی مدنی را میتوان با این قاعده معرفی کرد که هیچ دعوایی نمیتواند مانع از ادعای شخص ثالث شود و هر بار که در مسائل مدنی شخص تغییر یافت دعوی نیز قابل طرح میباشد (مفهوم بند ۶ ماده ۸۴، بند ۴ ماده ۳۷۱ و بند ۴ ماده ۴۲۶ قانون آئین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی).

برخلاف حقوق مدنی، چنین قواعدی رأی نمی توان در دعاوی کیفری تصور نمود، منظور از امر مختوم کیفری در دعوی کیفری آن است که در نظام حقوقی یک بار به عمل مجرمانه ای رسیدگی و با صدور رأی و اجرای آن و تحت هیچ شرطی نمی توان به همان عمل مجدداً رسیدگی کرد هر چند که این ممنوعیت متضمن تغییر شخص یا ذینفع دعوی کیفری باشد. سبب در دعوی کیفر آن ضمان اجرایی است که حقوق کیفری به دنبال تحمیل آن بر شخص مجرم می باشد و خود را با عناوین مجازات، اقدام تأمینی و تربیتی یا جایگزین مجازات

حبس و مجازات اجتماعی و یا تبدیل مجازات اصلی به نوع دیگر از ضمانت اجرا نشان می دهد بدیهی است چنین مفهومی تنها یک بار قابلیت تحقق و خاتمه را دارد زیرا دعوی کیفری را مدعی العموم به نمایندگی از جامعه و نظام حقوقی اقامه می کند و سبب آن که تحمیل ضمانت اجرا است در اختیار اشخاص خصوصی نخواهد بود تا تغییر آنها، سبب جدیدی برای اقامه دعوی کیفری باشد (مدنی، ۱۳۸۰، ص ۱۲۲).

در این مورد اگر بخشی از سبب دعوی اعمال نشده باشد نیز می توان به طرح همان عمل مجرمانه اقدام کرد مگر آن که در هنگام رسیدگی به دعوی اول سبب دعوی فراهم نشده و امکان بالقوه رسیدگی نیز میسر نباشد که مصداقی از آن را می توان در جرم کلاهبرداری ملاحظه نمود زیرا اگر عمل مجرمانه واحدی را به عنوان رکن مادی کلاهبرداری مورد بررسی و صدور رأی قرار دهیم و مجازات حبس و جزای نقدی مقرر را برای آن تعیین نماییم باز هم امکان تحقق سبب جدیدی وجود دارد که طرح دعوی مجدد آن را توجیه می کند و آن در فرضی است که مال باخته جدیدی حضور یافته و چون بخشی از سبب جرم تعیین جزای نقدی معادل مال مورد کلاهبرداری است و در شکایت جدید زیان دیده بررسی خواهد شد و لذا تعیین حبس و اجرای آن در دعوی سابق مانع از طرح شکایت شخص جدید و تأیید دعوی توسط دادسرا نیست و بخش ماقی مانده از سبب قانونی مورد لحوق رأی دادگاه قرار می گیرد هر چند مجازات حبس آن امری مختوم است و کم یا زیاد بودن میزان حبس تأثیری در مخدوش نمودن این اعتبار ندارد و نمی توان به بهانه سبب جدید، مجازات حبس را بیشتر کرد این امکان تنها در مورد جزای نقدی آن هم معادل خسارت زیان دیده جدید است که در دعوی سابق حضور نداشته و برای مقام عمومی نیز امکان بالقوه بررسی و اتخاذ تصمیم نبوده است (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ص ۳۲۲).

اداره حقوقی قوه قضائیه نیز در نظر شماره ۹۷۹۱/۷- مورخه ۲۶/۱۲/۸۳ در این خصوص اعلام می دارد که «چنان چه پس از طرح شکایت تعدادی از مال باختگان ناشی از بزه کلاهبرداری و یا انتقال مال غیر حکم قطعی صادر و تعداد دیگر نیز متعاقب حکم قطعی صادره در خصوص همان پرونده اعلام شکایت نمایند شکایت آنان قابل رسیدگی است و از شمول قاعده اعتبار امر مختوم خارج است» و دقیقاً به دلیل تغییر سبب دعوی کیفری است که اگر در نتیجه عمل واحد مجرمانه صدمه ای وارد آید و دیه مقرر و مجازات عمل تعیین شود و به دنبال آن صدمه بندی نوع جرم را تغییر دهد (برای مثال صدمه به قتل منتهی شود) هر چند عمل مورد رسیدگی قرار گرفته است ولی سبب جدیدی حادث شده و بخش از ضمانت اجرای کیفری باید اجرا گردد که ملازمه با فقدان امر مختومه خواهد داشت. به همین جهت همان مرجع در نظریه مورخ ۱۳۵۳/۱۰/۸ بیان می دارد «در جرایمی که نتایج و آثار عمل مرتکب از ارکان محقق جرم است حکم قطعی فقط در حدود نتایجی که ضمن رسیدگی دادگاه ملحوظ و قابل پیش بینی بوده اعتبار قضیه محکوم بها را دارد».

تأثیر تغییر شخص در دعوی کیفری بر اعتبار امر مختوم

هر چند موضعیت شخص در دعوی کیفری نیز اصولاً به نحوی است که رابطه ای با تغییر دعوی ندارد ولی برخلاف سبب دعوی کیفری نمیتوان تأثیرات آن را در بخشی از جرایم انکار نمود. تغییر شخص در دعوی کیفری اصولاً تأثیری در دعوی جدید ندارد و نمی تواند مانع امر مختوم شود مگر این که عمل مجرمانه از جمله جرایمی باشد که مبنای اصلی و پایگاه عمده در جرم انگاری آن ها حیثیت روانی و شخصیت معنوی شخص باشد که تنها در این موارد اگر شخص خصوصی دیگری اقامه دعوی کند دادسرا و دادگاه می تواند رسیدگی به همان عمل واحد را یک بار دیگر تکرار نماید اما این محدودیت را هم دارد که تحت هیچ شرطی نمی توان از حداکثر مجازات قانونی تجاوز نمود و تنها می توان به باقی مانده ضمانت اجرا یا کمتر از آن رأی داد (خالقی، ۱۳۸۴، ص ۸۷).

بدین سان در جرایمی مانند صدمات بدنی، سرقت و خیانت در امانت همین که عمل مجرمانه یک بار رسیدگی شد تغییر شخص نمی تواند مانع از اعتبار امر مختوم شود و تنها در مورد دیه مقرر است که می توان رسیدگی کرد اما در جرایم توهین و قذف و افتراء که علت اساسی جرم انگاری آنها حفظ حیثیت روانی و سرمایه معنوی شخص است رسیدگی به عمل مجرمانه متهم در دعوی سابق مانعی برای استماع دعوی شخصی که در اثر همان مورد خطاب توهین قرار گرفته و در سابق حضور نداشته باشد نخواهد بود هر چند که دادگاه نمی تواند مجازات مستقل و بدون در نظر گرفتن مجازات سابق برای متهم تعیین کند و برای مثال اگر در دعوی سابق مجازات ده ضربه شلاق تعیین شده باشد دعوی جدید نمی تواند متضمن مجازات مستقل تا ۷۴ ضربه شلاق باشد بلکه تعیین مجازات به نحوی است که در مجموع از مجازات قانونی تجاوز نکند و اگر در دعوی دیگری مواجه با رأی قطعی شویم که متضمن حداکثر مجازات است تنها می توان به اعلام محکومیت شخص بدون تعیین مجازات دیگر اقدام نمود (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ص ۲۷۹).

این نتیجه هر چند در ظاهر با ماده ۱۵۲ قانون مجازات اسلامی در باب قذف مغایرت دارد لکن به دلیل این که قیاس توهین با قذف پذیرفتنی نیست و اضافه بر بطلان قیاس در تئوری حقوق اسلام و ایران، مغایر اصول حقوق کیفری نیز می باشد و به همین دلیل مرحوم صاحب جواهر در مورد تسری حکم قذف به سایر جرایم تردید جدی نموده و اعلام می کند: وهل الحکم فی التعزیر کذا لک؟ قال جماعه

منهم المفید و سلار، علی ما حکى نعم، بل فى المسالك نسبتہ الى المشهور لاولويه خلافاً للمحکى عن ابن ادریس من العدم. لكونه من القياس الممنوع و نفى المنصف الخلاف فقال : و لا معنى لاختلاف خنا و دالك لان التعزير منوط بنظر الحاكم و ليس له بالسنبه الى كل واحد حد محدود. فهو يودب باسباب اجماعه بغير القذف بمایراه فانه مع الحكم بتعدد التعزير يحب ضربه ازید من الحد لیخص كل واحد منهم سوطاً فصاعداً و على القول باتحاده لایجوزله بلوغ الحدبا التعزیر مطلقاً. والله العالم (نجفی، ۱۴۲۰، ص ۴۲۲ و ۴۲۳) لذا برای جمع بین اصول دادرسی عادلانه و منصفانه، حفظ حیثیت آن که اگر جرم در وضعیت دیگری باشد که مبنای ممنوعیت آن توجه مستقیم به شخصیت روانی و حیثیت او نداشته باشد، به محض اتخاذ تصمیم و حصول امر مختوم هر شخص در هر وضعیتی نمیتواند رسیدگی مجدد به همان عمل مجرمانه را درخواست کند.

توصیفات اعمال مجرمانه و تاثیر آن در اعتبار امر مختوم

موضوع دعوی کیفری عمل ارتكابی است که در اصطلاح، رکن مادی جرم معرفی می شود. بدیهی است در دعوی کیفری باید چهارچوب اعمال مجرمانه ای که به متهم نسبت داده می شود دقیقاً تعیین شود و به همین دلیل در تفهیم اتهام باید اعمال مادی (ترک فعل یا فعل) را برای متهم تصریح کرد نه عناوین یا توصیفات حقوقی عمل را که امری قانونی و حکمی و در اختیار مقام قضایی است. موضوع دعوی کیفری وقتی بدین معنی ترسیم شد هیچ ارتباطی با توصیفات متعدد اشخاص ندارد و همیشه یک فعل را با یک توصیف مجازات می کنند اعم از اینکه در مرحله تحقق نیز یک توصیف داشته باشد یا چند وصف متعدد را دارا باشد که در این صورت باید با اصل تداخل توصیفات و رعایت تعدد معنوی مجازات را براساس شدیدترین توصیف اعمال نمود (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۲۸۰).

در هر دو حالت، تعیین و اجرای مجازات تابع یک توصیف است و هیچ شخصی نمی تواند از منظر خود تغییر راه حل سابق را درخواست و تقاضای رسیدگی با توصیف جدید نماید. آن چه مشمول امر مختوم می باشد عمل مرتکب است که یک بار رسیدگی و با هر وصفی مورد حکم قرار گرفته است و لذا حضور یا عدم حضور شخص در دعوی سابق، نمی توان امر مختوم را نقض و طرح مجدد دعوی را تجویز کند حتی اثبات اشتباه در توصیف نیز خللی به اعتبار مورد نظر دارد نمی آورد و به این بهانه نمیتوان دعوی مختومه را به جریان انداخت. بنابراین اگر مجموع عناصر عمل متهم مورد ارزیابی دادگاه قرا گرفت و حکم معینی براساس توصیف و عنوان قانونی ویژه ای صادر شد هیچ دعوایی را نمی توان براساس همان عناصر عمل و تنها با تغییر توصیف و مشخص مطرح نمود هر چند شخص زیان دیده ای در دعوی سابق حضور نداشته باشد (همان).

رعایت اصل دقیق ترین توصیفات حقوقی به نحوی که تعیین جایگاه حقوقی عمل مجرمانه در معرض تغییر وصف قرار نگرفته و تغییر شخص نیز در آن بیتاثیر باشد. اصل دقیق ترین و کامل ترین توصیف به معنای آن است که دادگاه هر عنوان قانونی قابل انطباق بر عمل مجرمانه را بررسی و در رأی ذکر نموده براساس قواعد تهدد توصیف معینی را که مبنای تعیین مجازات خواهد بود به صراحت اعلام کند: برای مثال در موردی که مال مورد امانت توسط امین به فروش می رسد از یک سو امکان توصیف حقوقی فروش مال غیر و از سوی دیگر امکان وصف خیانت است اعلام نماید و با مشخص شدن توصیف مذکور، دعاوی مرتبط با آن از هیچ شخصی قابل پذیرش نخواهد بود حتی اگر در دعوی سابق حضور نداشته باشد در عین حال اگر تمام اعمال متهم مورد نظر دادگاه قرار گرفت ولی توصیفی نادرست به عمل آورد هر چند اصل دقیق ترین و کامل ترین توصیف را رعایت نکرده است اما یا به دلیل نظر قضایی مستقل دادگاه یا به دلیل این که اصل اعتبار امر مختوم بسیار مهم تر است و جایگاه مؤثرتری نسبت به آن اصل دارد نمی توان متعرض رأی قطعی دادگاه شد و امر مختوم را نادیده گرفت (علی آبادی، ۱۳۸۹، ص ۲۰۰). بدیهی است که تمام نظام های حقوقی در امکان اشتباه رأی اتفاق نظر دارند و دقیقاً برای پرهیز از اعلام رسمی چنین اشتباهی که موجب بی اعتمادی و تزلزل امنیت حقوقی می شود، همچنان بر قاعده امر مختوم تکیه می نمایند و تنها در موارد استثنایی اعاده دادرسی را به نفع متهم مورد پذیرش قرار می دهند.

تأکید تقویت جنبه براءت متهم و اعتبار امر مختوم

علاوه بر مبنای اعتبار امر مختوم در دعوی مدنی (جلوگیری از تعارض احکام و ممنوعیت طرح مجدد دعوی) حقوق کیفری مبنای دیگری نیز دارد که اعتبار امر مختوم را تقویت و تأکید می کند. این مبنا را که ما با عنوان «تأکید تقویت جنبه براءت متهم» معرفی می کنیم باعث نگرش متفاوتی به قاعده امر مختوم می شود که مهم ترین اثر را در نفی دعوی جدید هر چند در تعارض با مدلول التزامی و تضمینی رأی سابق باشد، نشان می دهد. هر بار که در تحقیق امر مختوم و قابلیت پذیرش دعوی جدید تردید شود با توجه به این نکته مانع از پذیرش دعوی مذکور می شویم تا براءت متهم تقویت گردد و خطر توصیفات متعدد و اشخاص مختلف، دعوی کهنه را زنده نکند و

موقعیت متهم را متزلزل ننماید این امر باعث می شود که در بررسی وحدت عمل و وحدت توصیف تأکید بیشتری می نماییم و با تحقق یک وصف مجرمانه از عمل، برای همیشه امکان طرح مجدد دعوی را ممنوع بدانیم (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۲۸۲).

وحدت فعل متهم و رسیدگی به آن در یک برهه زمانی و اعتبار امر مختوم

استقراء در مقررات و قواعد فرعی که متضمن برخی جرایم دارای چندین زیان دیده می باشد نشان می دهد که آن چه برای رعایت قاعده امر مختوم کیفری مهم و اساسی است وحدت فعل متهم و رسیدگی به آن در یک برهه زمانی و در جریان یک دادرسی است و اگر عمل مذکور به هر نحو و توسط هر شخص مورد درخواست رسیدگی و تعقیب قرار گرفت شخص دیگری نمی تواند همان عمل را مجدداً درخواست کند. به همین جهت علیرغم این که انتقال مال دیگری مشمول جرم کلاهبرداری و مجازات آن می باشد و این جرم می تواند با درخواست خریدار جاهل یا مالک مال تعقیب شود لکن اگر همین عمل از طریق سند رسمی تحقق یابد توصیف آن تغییر یافته و مشمول قواعد جعل در سند رسمی می باشد (هدایتی، ۱۳۸۲، ص ۵۹).

در ماده ۸ قانون مجازات راجع به انتقال مال غیر به کرات از چنین وضعیتی یاد شده و نشان می دهد که با شروع تعقیب متهم به وسیله دادستان یا درخواست خریدار یا مالک، عمل مورد لحوق حکم دادگاه و توصیف جرم جعل و مجازات آن قرار می گیرد و با صدور رأی، شخص دیگری که در دعوی سابق حضور نداشته است نمی تواند به ادعای زیان و غایت بودن در دعوی سابق رسیدگی به همان عمل را درخواست کند. در این فرض قضیه مشمول امر مختوم است و تجدید مطلع آن خلاف اصول می باشد.

ماده ۶۶۲ قانون مجازات اسلامی نیز معامله نسبت به مال مسروقه را جرم اعلام نموده است. در این مورد اگر بنا بر نظری که خود سارق را نیز مشمول این حکم می دانند، تصور انتقال مال مسروق را به شخص با حسن نیت و کسی که از سرقت مال اطلاعی ندارد داشته باشیم آیا با صدور حکم و قطعیت آن و توصیف عمل سارق به «معامله نسبت به مال مسروقه» آیا خریدار جاهل از سرقت می تواند علیه سارق به جرم انتقال مال غیر طرح دعوی کیفری نماید بدیهی است که امر مختوم کیفری اجازه چنین امری را نمی دهد و تغییر شخص، تغییر توصیف را به دنبال نخواهد داشت.

اعتبار امر مختوم در سایر نظام های حقوقی

در نظام حقوقی کامن لا را نیز (استایل) اجازه طرح ادعای مجدد را به هیچ شخصی نمی دهد و در این نظام حتی قواعدی سخت گیرانه تر برای پذیرش دعوی مجدد وجود دارد. کنوانسیون های منطقه ای و جهانی و مقررات اساسنامه دیوان کیفری بین المللی و آئین رسیدگی آن نیز با این رویکرد به بحث امر مختوم می پردازند و در حقوق ایران نیز می توان به نظریه شماره ۱۰۷۹/۷ مورخه ۲۳/۲/۸۵ اداره حقوقی اشاره نمود که در پاسخ به سؤالی راجع به امکان شکایت خریدار مال غیر (در صورت عدم آگاهی از انتقال مال غیر) در صورتی که دعوی سابق توسط مالک مطرح و منتهی به صدور حکم قطعی شده است اعلام میدارد که «جرم ارتكابی شخص الف فروش مال غیر (فروش ملک ب) بوده که با شکایت شخص ب مورد تعقیب قرار گرفته و محکومیت یافته است و چون شکایت شخص ج نیز فروش همین ملک است و از ناحیه همین شخص است و هر شخصی را فقط یک بار میتوان به اتهام تحت ارتكاب یک جرم محکوم نمود لذا نمی توان شخص الف را مجدداً به همین اتهام تحت تعقیب قرار داد. خریدار می تواند برای جبران ضرر و زیان وارده به خود از طریق حقوقی اقدام نماید» در کنار این اصول و قواعد باید به این نکته نیز توجه داشت که اصرار بر حقوق کیفری و اهمال مجازات، منطبق با رویکرد واقعی و هدف این رشته نیست و در اعمال دعوی کیفری نباید زیاده روی کرد و حتی اگر توصیفات اشتباه سبب مصون ماندن متهم از مجازات شوند نباید با نقض اصول برتر و بنیادین نظیر امر مختوم بر این اشتباه صحنه نهاد و راه مدنی و قواعد آن جایگزین حقیقی چنین مواردی است.

نظر به این که دادگاه عمومی جزایی مشهد عمل متهم را در فروش مال امانی، خیانت در امانت توصیف نموده و به نظر می رسد علت صدور چنین رأی را در این امر تحلیل نموده است که امین، یا فروش مال، در واقع آن را تصاحب نموده و تصاحب به معنی تغییر رویکرد ذهن شخص و تصور مالکیت از سوی اوست که مبرز خارجی یا همان عمل متهم در فروش مال حکایت از چنین تغییر ذهنی دارد و این تفسیر را نمی توان خلاف قانون دانست و با فرض آن نیز، اعتبار رأی قطعی اجرا شده مانع از طرح مجدد همان عمل و همان تعقیب است و اقدام شاکی فعلی، در طرح دعوی کیفری، به دلیل همان فعل متهم است که سابقاً مورد حکم قرار گرفته و رأی به تحمل ۶ ماه حبس صادر و اجرا نیز گردیده است لذا موضوع شکایت مشمول امر مختوم کیفری است و دادیاری با استناد به اصول کلی حقوقی و قواعد پیش گفته و رعایت ماده ۶ قانون آئین دادرسی کیفری (امر مختوم) قرار موقوفی تعقیب متهم را صادر می دارد. قرار صادره ظرف ده روز پس از ابلاغ شاکی قابل اعتراض در دادگاه عمومی جزایی مشهد می باشد.

نتیجه گیری

اعتبار امر مختوم ویژه دادرسی های مدنی نیست. پرهیز از دوباره کاری و صدور احکام متعارض که مهم ترین مبنای این اعتبار است در دادرسیهای کیفری به دلایل انسانی و اخلاقی گوناگون تقویت می شود و مانع از این است که مرتکب جرم برای یک عمل چند بار کیفر ببیند. اعتبار امر مختوم در امور کیفری نسبی نیست و همه ناگزیر از احترام به آن هستند. در دادرسی های مدنی، هدایت جریان دعوا به دست خواهان و خوانده است و دادگاه بر آن نظارت دارد. این نظارت در حقوق کنونی افزایشی چشم گیر داشته است، ولی هنوز هم باید پذیرفت که دخالت دادگاه در حد نظارت است تا بی طرفی دادرس محفوظ بماند و عدالت صدمه نبیند. پس، طبیعی است که اعتبار رأیی که صادر می شود محدود به اصحاب دعوا باشد. ولی، در دادرسی کیفری این جامعه است که از حقوق خود دفاع می کند. دادرس نیز به نام و نمایندگی عموم حکم می کند. در نتیجه، فلسفه نسبی بودن اعتبار از بین می رود و نمی توان ادعا کرد که شرط «وحدت اصحاب دعوا» در آن ضرورت دارد و با تغییر شاکی و قربانی جرم نباید رسیدگی را تکرار دعوای پیشین نامید. یکی از عناصر بنیادی موضوع دعوا سبب یا مبنای آن است. در تعریف سبب دعوا گفته شده است: «عمل یا واقعه حقوقی است که مبنا و اساس حق مورد مطالبه را تشکیل می دهد».

یکی از فرق های اصلی دعوای کیفری و مدنی در این است که در دعوای مدنی احتمال دارد یک سبب در چند موضوع مشترک باشد؛ چنان که در دو دعوای فسخ به سبب عیب موجود به هنگام معامله، و مطالبه ارش، سبب مشترک و موضوع متفاوت است و هیچ کس در امکان طرح دو دعوا تردید ندارد، جز این که باید به سبب رسیدگی شده دوباره نپرداخت و برای جلوگیری از صدور احکام متعارض از حکم نخستین درباره سبب پیروی کرد. ولی، در دعوای کیفری، همچنان که در قرار صادر شده آمده است، امکان طرح دوباره دعوا نسبت به همان بزه به شدت مورد تردید است. منع دوباره رسیدگی به این دلیل است که ملازمه با تعدد کیفرها بر فعل واحد دارد؛ منعی که اندیشه های حقوقی از اصل برائت و احترام به آزادی و شخصیت و کرامت انسان استنباط کرده است.

در صورتی که عملی دارای چند وصف گوناگون باشد و بر هر وصف کیفری مترتب شود (مانند این که، فروش مال غیر، به اعتبار تجاوز امین از حدود اختیار خود خیانت در امانت باشد و به اعتبار فروش مال غیر جرم ویژه این معامله محسوب شود) تعیین وصف متناسب با چگونگی ارتکاب عمل و در نتیجه انتخاب کیفر متناسب با آن در اختیار دادگاه است. دادگاه کیفری، برخلاف دادرس مدنی، پایبند به عنوانی که مدعی برای دادخواست خود معین کرده نیست و توصیفی که از عمل ارتكابی می کند، انتخاب خود او به عنوان مظهر قوه قضایی است. پس، اگر دادگاه دیگری عنوان مغایر با آن را برگزیند و بر مبنای آن حکم دهد، به راهی رفته است که با راه پیشین متعارف متعارض است؛ نتیجه ای که باید از آن پرهیز کرد.

در حالی که، در دادرسی مدنی، عنوان و سبب دعوا را مدعی انتخاب می کند و دادگاه نیز از همان عنوان پیروی می کند و در نتیجه، حکمی که صادر میشود نسبی و تابع همان عنوان است و هیچ مانعی ندارد که با عنوان و جهت دیگری همان حق دوباره طرح شود و موضوع حکم قرار گیرد، چرا که رسیدگی به عنوان تازه به تعارض دو حکم نمی انجامد. به عنوان مثال، اگر بدل منافع ملکی با عنوان اجاره بها مطالبه شود و مدعی به دلیل محقق نشدن تراضی بر عقد اجاره محکوم شود، مطالبه همان حق (بدل منافع) با عنوان اجرت المثل که به استیفاء منافع تکیه دارد، با هیچ مانعی روبه رو نمی شود. تنها شرط محدود کننده آزادی دادرس این است که برخلاف مفاد حکم پیشین رأی ندهد. برای مثال، اگر دادگاه به این عنوان که مدعی مالک منافع نیست درخواست اجاره بها را رد کرده باشد، در دعوای اجرت المثل دادگاه نمی تواند او را مالک بشناسد و به اجرت المثل رأی دهد، مگر این که عدم احراز مالکیت به سبب فقد دلیل یا خروج دلیلی از عداد دلایل مدعی باشد و در دعوای اجرت المثل دلیل کافی به دادگاه تقدیم شود.

منابع

- ۱) آخوندی، محمود؛ آیین دادرسی کیفری، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۸۹.
- ۲) ایمانی، عباس؛ فرهنگ اصطلاحات کیفری، تهران، انتشارات آریان، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ۳) خالقی، علی؛ آیین دادرسی کیفری، تهران، انتشارات موسسه مطالعات پژوهش های حقوقی شهر دانش، چ اول، ۱۳۸۷.
- ۴) خدابخشی، عبدالله؛ نگرشی تازه به اعتبار امر مختوم در حقوق کیفری، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، شماره ۳، ۱۳۸۷.
- ۵) علی آبادی، عبدالحسین؛ حقوق جنایی، جلد پنجم، تهران، چاپ رودکی، ۱۳۸۹.
- ۶) کاتوزیان، ناصر؛ اعتبار امر قضاوت شده در دعوای مدنی، تهران، انتشارات نشر دادگستر، ۱۳۸۶.
- ۷) کاتوزیان، ناصر؛ اعتبار قضیه‌ی محکوم بها در امور مدنی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.
- ۸) کاتوزیان، ناصر؛ ویژگیهای اعتبار امر قضاوت شده در امور کیفری نقدی بر قرار دادیار، فصلنامه حقوق، شماره ۱، ۱۳۸۷.
- ۹) مدنی، سید جلال الدین؛ آیین دادرسی کیفری ۱ و ۲، تهران، انتشارات پایدار، ۱۳۸۰.
- ۱۰) هدایتی، محمدعلی؛ آیین دادرسی کیفری، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.